

## ماهیت طبقاتی نظام دموکراسی

دموکراسی از واژه یونانی دموس (یعنی خلق، مردم) و کراتوس (یعنی حاکمیت، قدرت) مشتق شده است. دموکراسی به معنای حکومت مردم است منظور از حکومت مردم آنست که مردم خودشان صاحب سرنوشت خویش باشند. دموکراسی یکی از انواع حاکمیت میباشد و وجه مشخصه آن بانظام استبدادی تبعیت اقلیت از اکثریت و برسمیت شناختن آزادی و حقوق مساوی افراد و اتباع جامعه میباشد. اما این یک تعریف و توجیه صوری و شکلی است که جامعه شناسی بورژوازی بدان بسنده میکند و توسط این تعریف دموکراسی وضع واقعی و عملی موجود جامعه را رجا از شرایط اقتصادی و اجتماعی مردم یک جامعه بر رسی کرده و نادیده میگیرد. نتیجه این بر رسی صوری همانا ادعای "دموکراسی خالص" میباشد که ماهیت اجتماعی و طبقاتی، تضادها و مبارزه طبقاتی را نفی میکند. رفرمیستها و عوام فریبان ادعای چنین دموکراسی را دارند و برای توجیه این نظریه با آب و تاب تبلیغ مینمایند. در حقیقت هر نوع دموکراسی بمتابه شکلی از سازمان سیاسی جامعه در آخرین تحلیل به نفع شیوه تولید و مناسبات تولیدی خاص و معین یک جامعه خدمت نموده و توسط آن تعین میگردد. مضمون، ماهیت و شکل دموکراسی در طول تاریخ پانپای تکامل جامعه رشد نموده و وابسته بفرماسیونهای اقتصادی و اجتماعی مربوطه میباشد و با مبارز طبقاتی پیوندناگستنی دارد. در جامعه سرمایداری دموکراسی یکی از اشکال حاکمیت بورژوازی بوده و برای سلطه طبقه بورژوازی (که یک طبقه استثمارگر و استثمارگر است) کار نموده و در خدمت آن قرار میگیرد. بورژوازی که در آغاز خصلت مترقی و ضد فئودالی داشت، به اثرخواستها، فشار و مبارزه توده ها، مردم را در احترام به حقوق و آزادیهای اجتماعی و انتخابات، آزادی بیان و مطبوعات (که صوری و شکلی است) تا جایی ذینفع میسازد ولی دستگاه دولتی با تمامی سازوبرگش در صدد آن میشود که توده ها و زحمتکشان را از شرکت در حیات سیاسی باز داشته، جلوه رگونه حرکت آنها را گرفته و مانع به قدرت رسیدن آنها شود. ناگفته نباید گذاشت که آزادی های اعلام شده از طرف بورژوازی دارای هیچگونه تضمین مادی و عملی نمیشد. نهادهای سیاسی، پارلمان، مجالس محلی، دستگاههای دولتی و سازمانهای منتخب همه و همه در خدمت طبقه حاکم بورژوازی بوده و وسیله اجرایی این طبقه میباشد. وجه مشخصه دموکراسی بورژوازی عبارت از پارلمانتاریسم، با تفکیک قوای سه گانه بویژه قوای مقننه و اجرائیه میباشد. در زمانیکه سرمایداری به امپریالیزم ارتقا میکند. اصل اساسی دموکراسی را پایمال نموده و دیگر کدام پابندی به آن ندارد و در بسیاری از کشورهای جهان رژیم های ترور و اختناق ایجاد کرده به ملیتاریسم و فاشیسم متصل میگردد. برای اینکه خوانندگان عزیز بیشتر به ماهیت طبقاتی دموکراسی آشنا شده و فریب شعار های فریبنده دموکراسی بورژوازی را نخورند. جادارد که بطور اجمال در مورد دموکراسی و سیر تکاملی آن نکات چند ارانه نمایم تا فرق بین ادعا و واقعیت دموکراسی بویژه دموکراسی بورژوازی روشن گردد.

**دورنماوسیر دموکراسی:** قدیم ترین نوع دموکراسی تا آن جایی که از تاریخ جوامع بشری هویدا است اول در یونان و بعد از آن در روم بوجود آمد. اما این دموکراسی ها خیلی ابتدائی و ناقص بودند. در آتن قبل از سولون (شش قرن پیش از میلاد مسیح) یک مجموع مرکزی که نماینده همه گروه ها و طبقات اجتماعی بود، بوجود آمد. انتخاب اعضای دولت، قانون گذاری، رسیدگی به وظایف مامورین و انتخاب قضات در این

مجمع صورت می‌گرفت. اما غلامان که مجموع آنها تقریباً پنج برابر مردمان "آزاد" بود، جزء هیچ گروه و طبقه اجتماعی بشمار نمی‌رفتند. تا جایی که حتی فیلسوفان و اندیشمندان یونان برای آنها حق و حقوق بشری قایل نبودند. افلاطون برای غلامان حق دفاع مشروع قایل نبود. ارسطو در کتاب خود بنام سیاست می‌نویسد: "انواع پست انسانی طبقاً غلام اند، همچنان که برای تمام موجودات پست مقرر شده برای آنان همان بهتر که در زیر فرمان اربابی باشند. از کار بدنی غلامان و چهارپایان خدمتی که برای زندگی لازم است حاصل شود." غلامان در وضع طاقت فرسا کار می‌کردند و حاصل رنج آنها نصیب طبقه اشراف میشد. چون اشراف سود بی رنج می‌بردند و غلامان هم حق انتخاب نماینده خویش را نداشتند، به زودی مجموع آنان آلت دست طبقه اخیر شد. سولون حقوقدان یونانی در سال 994 قبل از میلاد، مقرراتی وضع کرد که تاحدی از قدرت اشراف کاست، اما تشکیلات تازه نتوانست دموکراسی واقعی را در آن مستقر سازد. سر انجام قرار شد که مجمع ملی که هر فرد آتنی می‌توانست در آن شرکت جوید، به کارهای دولتی نظارت نماید. در زندگی مردم باز هم کدام تغییری رونما نگردید. زیرا اکثریت مردم که غلام بودند در این مجمع شرکت نداشتند. این وضع کار رابه جایی رسانید که کار در نظر آتنیان عار شد و یک مرد یونانی نمیتوانست کشاورز باشد یا صنعت‌گر و یا بازرگان. در نتیجه این تشکیلات از هم پاشید و دموکراسی نو خاسته یونان مضمحل شد. در روم باستان نخست حکومت پادشاهی بوجود آمد اما در سال 510 قبل از میلاد مسیح جمهوری برقرار گردید و نزدیک به پنج قرن ادامه پیدا کرد. نخست به عوض پادشاه که در تمام عمر حکومت میکرد دونفر برای فرمانروایی انتخاب گردیدند و قرار بر این شد که فقط یکسال فرمان روائی نمایند. آنان به این پندار بودند که وقتی قدرت میان دونفر تقسیم شود و زمان فرمانروائی کم شود، فشار خود کامگی کاهش میابد. این دوتن که آنانرا کنسول مینامیدند، در امور سیاسی یا مجلس که از طرف اشراف انتخاب میشدند و "سنا" نام داشت مشورت میکردند. در هنگام رای گیری کسانی که موافق نظر کنسول بودند به سمت راست مجلس و اشخاصی که مخالف نظر و عقیده آنان بودند به سمت چپ مجلس قرار میگرفتند، از همان زمان اصطلاح راست و چپ به معنای موافق و مخالف حکومت وقت معمول گردید. در ابتدا زمانیکه جمهوری روم بوجود آمد تنها اشراف جز ملت محسوب میشدند و تمام مشاغل مهم و عمومی به ایشان اختصاص یافت. سائر مردم نه صاحب رای بودند و نه می‌توانستند به کدام مقامی نایل آیند. اختیار و کار آنان در دست اشراف بود. اشراف می‌توانستند آنان را محبوس نمایند و به دلخواه خود از آنها کار بگیرند. به تدریج آهسته، آهسته اقشار و طبقات دیگر هم متوجه حقوق خود گردیده و به این وضع اعتراض نمودند و خواهان آن شدند تا حقوق شان برابر با اشراف گردد. به اثر فشار مردم سر انجام اشراف قبول کردند که مردم عامه نیز نمایندگانی از بین خود انتخاب نمایند و این نمایندگان حامی حقوق آنها در برابر فرمان روائان و قضات مربوطه باشند. کنسول بدون موافقت این نمایندگان نمیتوانست کسی را بازداشت نماید. نمایندگان مردم عامه در اول دو نفر بودند اما به تدریج تعداد آنها به ده نفر رسید و قدرت شان کم کم زیاد شد بدینگونه قدرت اجرایی در دست "سنا" و "کنسول‌ها" قرار گرفت. اما نابرابری طبقاتی قسمی بود که طبقه اشراف بیش از نصف آراء را در دست داشت. از جمله 193 گروه اجتماعی 98 گروه آن به اشراف تعلق داشتند، در صورت که "بی چیزان" که اکثریت جامعه را تشکیل میدادند بیشتر از یک ششم آراء را در دست نداشتند. بناء تمام قوانین و فیصله های مجلس به نفع طبقات اشراف صورت میگرفت. همچنان دعوت انجمن ملی در دست اشراف بود، اما این انجمن هیچگاه انجمن ملی نبود. سر انجام جمهوری روم به اثر رشد و توسعه بردگی، استثمار شدید، دخالت طبقه اشراف در همه امور و غصب حقوق سایر طبقات که نتیجه حتمی آن اختلاف شدید طبقاتی بود، از میان رفت و رژیم امپراطوری جایگزین آن شد. از آن به بعد تا زمانهای بسیار طولانی در هیچ کشوری نشانی از دموکراسی دیده نمیشد. تا آنکه در حدود قرن دوازدهم میلادی در بعضی از شهرهای اروپا نطفه های دموکراسی پدیدار

شد. چون در این ایام زمین و زراعت در تحت حاکمیت فئودالان قرار داشت. ساکنین شهر ها که بیشتر کاسب کاران و بازرگانان بودند و به اثر رونق تجارت و سود ناشی از آن ثروت قابل ملاحظه ای اندوخته بودند، میخواستند شانه های شان را از زیر قوانین اربابان فئودال خالی کنند. در این شهر ها ابتدا انجمن های مذهبی و صنفی رشد نمودند اما رفته رفته این انجمن ها شکل سیاسی بخود گرفتند و برای پرداخت مالیات بین نمایندگان انجمن ها و اربابان قرار داد بسته شد. این قرار داد ها کم کم شکل سند " استقلال داخلی" را بخود گرفت و بدین طریق در بسیاری از شهرهای فرانسه، ایتالیا و کشورهای دیگر اروپا جمهوری های نوپا تاسیس گردیدند در انگلستان بذر دموکراسی در قرن یازدهم میلادی افشاند شد. نخستین قدم در این راه محدود کردن حقوق پادشاه بوسیله اشراف بود. کشمکش بین شاه و اشراف چند قرن ادامه پیدا کرد و به تدریج نفوذ اشراف اضافه گردید. رفته رفته سایر طبقات هم خواستار حق و حقوق شان شدند. از آن تاریخ بعد دموکراسی انگلستان تاریخ مبارزات اشراف و فرمانروایان از یکطرف و سایر طبقات اجتماعی از طرف دیگر میباشد. در این مبارزه و کشمکش به تدریج اشراف عقب رانده میشوند. ابتدا بازرگانان و سپس سایر طبقات تا حدودی به حقوق خویش نایل میگردند هر چند دموکراسی انگلستان آزمایشگاه افکار روسو و مونتسکیو بود اما دموکراسی تکامل یافته یعنی اعلام انتخابات عمومی که در آن همه مردم حق رای داشته باشند تقریباً چهل سال بعد از انقلاب کبیر فرانسه در انگلستان بوجود آمد. بعد از انقلاب فرانسه در سال 1789 حکومت دموکراسی ابتدا در کشورهای اروپائی و سپس در کشورهای دیگر اعلام شد.

### اصل اساسی دموکراسی آزادی و برابری است

اصل اساسی دموکراسی آزادی و برابریست. نبود هر یکی از این ها جامعه را بطرف استبداد و دیکتاتوری سوق میدهد. در جامعه دموکراسی آزادی اینست که همه مردم بتوانند از آزادی های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی برخوردار باشند. در دموکراسی بورژوازی آزادی را صرف به یک سلسله آزادی های صنفی و قشری محدود نموده اند مانند: آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی انتخابات، حق کار و حق اقامت آنها در سطح بسیار نازل آن که حاکمیت بورژوازی را به خطر مواجهه نسازد. اما زمانیکه احزاب مترقی و توده های میلیونی مردم بپا می خیزند و از حقوق و مطالبات مشروع و بر حق خویش دفاع مینمایند، بورژوازی چهره فاشیستی بخود گرفته و به سرکوب آنها میپردازد. روسو و مونتسکیو متفکرین بورژوازی حقوق را این طور پایگذاری کردند که: گویا افراد بشر آزاد و مساوی خلق شده اند و هیچیک از آنها بر دیگری برتری ندارد و زور ایجاد حق نمیکند تنها چیزی که میتواند اساس قدرت مشروع قرار گیرد قراردادی است که برضائیت بین افراد بسته شده باشد. در حالیکه در جامعه بورژوازی این زور است که بنام قانون بالای مردم حاکمیت میکند و این قوه قهری دولت بورژوازی است که آزادی ها و خواست های دموکراتیک مردم را سرکوب میکند.

دو دیگر برابری: معنای برابری اینست که همه مردم از حقوق اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی برابر برخوردار باشند. اما واقعیت اینست که در جامعه بورژوازی هیچگاهی حقوق افراد برابر نبوده بلکه نابرابری و ناهماهنگی اقتصادی و اجتماعی از آسمان تا زمین فاصله دارد. کارگران به شدیدترین و بیرحمانه ترین شکل استثمار میشوند و از سود ارزش اضافی آنها سرمایه داران میلیون ها دالر عاید مینمایند. بدون برابری اقتصادی و اجتماعی سخن زدن از برابری مسخره گی و یاوه گوئی است. در جامعه بورژوازی بعضی آزادی های نسبی راهم که طبقات محروم جامعه بدست آورده اند. بر اثر مبارزات آزادیخواهانه و حق طلبانه خود طبقات محروم جامعه صورت گرفته است، نه آنکه بورژوازی آن را تحفه داده باشد.

## دموکراسی و حاکمیت ملی

نتیجه مستقیم برابری افراد یک جامعه در امر حکومت داری موضوع حاکمیت ملی است. حاکمیت ملی بدین معنی است که فرمان روای ملت خود ملت باشد و فقط خود ملت حق حکومت کردن را دارد. اراده ملت بالاترین قدرت هاست. هیچ دستاویزی چه دینی و چه غیر دینی نمیتواند حکومت فردی یا اشرافی را موجه جلوه دهد. روسو بنیانگذار این نظریه معتقد است که با حاکمیت ملی امکان ندارد که عده ای بتوانند از توده ای مردم بهره برداری کنند و آنان را به نفع خود بکار برند به نظر روسو تنها حکومت بر حق، حکومتی است که بر حاکمیت مردم استوار باشد. اما بیا نید ببینیم که واقعیت چگونه است نظریه حاکمیت ملی روسو با انقلاب بزرگ فرانسه در سال 1789 تحقق پیدا کرد. اما چون زمامداران انقلاب کبیر فرانسه طبقه بورژوازی بودند، حاکمیت ملی را طوری وارد میدان عمل نمودند که به منافع آنها لطمه وارد نشود به همین سبب بود که در آن زمان توجه ای بمنافع مادی طبقات محروم صورت نگرفت. انقلاب فرانسه در دنا برابری اقتصادی را جبران نکرد. فاصله طبقاتی از میان نرفت و این امر موجب بروز سوسیالیزم گردید. سوسیالیزم چنانچه میدانیم بیش از هر چیز دیگر منافع توده های زحمتکش را در نظر داشته و به این نظر است که بدون برابری اقتصادی، برابری حقوقی و اجتماعی بی معنی میباشد. باید در نظر داشته باشیم که بدون برابری مالی و اقتصادی سخن زدن از برابری و آزادی حرف بیهوده و مفت میباشد.

## تعریف و مفاهیم جدید دموکراسی

از نظر لغوی معنای دموکراسی حاکمیت مردم است اما تعبیر مختلفی از اینکه حاکمیت مردم متناظر با کدام رژیم سیاسی است وجود دارد. در عصر حاضر علوم سیاسی دیدگاههای مختلف از دموکراسی را بمثابه شکل سیاسی به سه دسته تقسیم میکند.

### 1- منشأ قدرت دولتی :

منشأ قدرت دولتی تعریف کلاسیک دموکراسی است که بر حاکمیت مردم اتکا دارد در اینجا دموکراسی بحسب منشأ و پیدایش آن تعریف میگردد. نظرات ژان ژاک روسو در مورد دولت دموکراتیک بمثابه " اراده عمومی" به این دسته تعلق میگیرد از نگاه روسو دولت دموکراسی باید به دموکراسی مستقیم، یعنی شرکت تمام اهالی در دستگاه دولتی متکی باشد. اما تئوری های دموکراسی غیر مستقیم یعنی دموکراسی نمایندگی یا پارلمانی هم از همین دیدگاه منشأ گرفته و پارلمان یا نمایندگان منتخب را تجسم اراده عموم رای دهندگان یا مردم میدانند. 2- هدف قدرت دولتی : در اینجا دموکراسی از روی قصد و هدف قدرت دولتی تعریف میشود در اینجا " منفعت عمومی " معیار دموکراتیک بودن دولت است معنی آن اینست که حاکمیت مردم ضامن منفعت عمومی است در قرن هژدهم در انقلابات امریکا و فرانسه چنین دیدگاههای از دموکراسی بدست داده شد.

3- روال کار دولت- در این دیدگاه خصلت دموکراتیک یک رژیم سیاسی بر حسب نهادها و روال کار آن تعریف میگردد. اصلی ترین جنبه در روال کار دموکراتیک انتخاب رهبران کشور توسط مردم از طریق انتخابات رقابتی است. نخستین نظریه پرداز این دیدگاه " ژوزف شومپتر " است که دیدگاه های کلاسیک از دموکراسی (بر مبنای منشأ یا هدف) را متناقض و غیر واقعی خواند و دیدگاه دموکراسی را بمثابه روال کار رژیم سیاسی بنیان گذاشت. " ژوزف شومپتر " در 1942 مفهوم دموکراسی را چنین بیان داشته است و میگوید " روش دموکراتیک ترتیبات سازمان یافته ایست برای نیل به تصمیمات سیاسی که در آن افراد از طریق انتخابات رقابت آمیز برای مردم به قدرت و مقام تصمیم گیری میرسند ". بعد از جنگ جهانی دوم در بین افراد سرشناس از زمره صاحب نظران در معنی کردن دموکراسی بحثی در گرفت و جمعی بی شماری از

افراد نیز انرا چنان که " ژوزف شومپتر " نظر داشت ، بر پایه شیوه وروال کار تعریف کردند " در دهه 1970 این بحث با پیروزی شومپتر پایان یافت . " سامویل هانتینگتون " متخصص دست راستی علوم سیاسی از دموکراسی چنین تعریف میدهد " یک نظام سیاسی قرن بیستم تا به آنجا دموکراتیک تعریف میشود که قدرتمند ترین ارگانهای تصمیم گیری جمعی در یک انتخابات ادواری سالم و عادلانه انتخاب شوند و در این انتخابات کاندیداها آزادانه برای کسب رای رقابت کنند و کلیه افراد بالغ واجد حق رای باشند " نظامی که به مخالفین اجازه شرکت در انتخابات را نمیدهد یا مخالفان را در فشار میگذارد و از فعالیت آنان جلوگیری و انتشارات آنها را سانسور میکند یا پخش آنها را مانع میشود و یا آنکه در رایها و شمارش آنها تقلب روا میدارد دموکراتیک نیست . سامویل هانتینگتون مینویسد: " انتخابات آزاد و عادلانه جوهر دموکراسی هستند. دولتهای که محصول انتخابات اندمکن است غیر کارا ، فاسد، کوتاه بین ، غیر مسئول، تحت نفوذ منفعت گروههای معین و ناتوان از اتخاذ سیاستهای باشد که منفعت عمومی میطلبد و این خصوصیات ممکن است چنین حکومتهای رانا مطلوب کند اما آنها را غیر دموکراتیک نمیکند " . اگر بصورت دقیق پاراگراف های بالا را مورد ارزیابی قرار دهیم به وضاحت آشکار میگردد که امروز نظریات بنیانگذاران دموکراسی ژان ژاک روسو و مونتسکیو به طاق نسیان گذاشته شده است و از آزادی و برابری که آنها مطرح نموده بودند سخنی در میان نیست به هر صورت هر گاه دموکراسی را بر اساس نظریات " ژوزف شومپتر " و " سامویل هانتینگتون " مورد نظر قرار دهیم باز هم مشاهده میکنیم که بر روی نابرابری ، استعمار شدید طبقات محروم و بیعدالتی اجتماعی رژیم سرمایرداری پرده استتار کشیده شده است . برای این آقایان فقط مهم آنست که انتخابات باشد اما اینکه بعد از انتخابات چه نوع دولتی بوجود می آید فرق نمیکند اگرچه این دولت فاسد و ناکار باشد. ببینیم که مدعیان دموکراسی بورژوازی چقدر در گفتار صادق هستند . تیکه داران دموکراسی غربی هر دولت فاسد و ناکار آمد را که منافع آنها را تضمین نماید دولت دموکراتیک قلمداد میکنند طور مثال رژیم دست نشانده کرزی را رژیم دموکرات میگویند . آیا در افغانستان همه مردم و همه احزاب سیاسی آزاد هستند و میتوانند آزادانه در انتخابات شرکت نمایند. آیا آزادی بیان و عقیده برای همه وجود دارد جواب منفی است در کشوری که حتی ژورنالیستان آن نمیتوانند از اینترنت و وسائل اطلاعات جمعی استفاده نمایند و مرتکبین آن روانه سياهچال های زندان میشوند. چطور میشود، آن رژیم را دموکراسی نامید.

### نگاه اجمالی به جنبش های ملی دموکراتیک در افغانستان

در قرن نوزدهم در شرق احساسات و طن پرستی در برابر استعمارگران قوس صعودی می پیمود. نهضت های سیاسی و اجتماعی در کشورهای مستقل (اسلامی) به شکل عکس العمل در برابر استعمارگران اروپائی صورت میگرفت . مهمترین حرکت در این زمان جنبش " پان اسلامیزم " میباشد. این جنبش توسط سید جمال الدین افغان و یارانش بنیانگذاری گردید و خاصیت ضد استعماری داشت . این جنبش در حقیقت بر ضد استعمار انگلیس بوجود آمد که در آن زمان بزرگترین استعمارگر جهان بود و در بسیاری از کشورهای اسلامی به غارت و چپاول میپرداخت و دارائیهای آنها را به یغما میبرد. فعالیت های روشنگرانه سید جمال الدین و برنامه های ترقی خواهانه صنعتی اش در جامعه از بلا آغاز گردید. سید در پیوند نزدیک با محافل مصری هفته نامه " عروت الوثقی " را در سال 1892 در پاریس بزبان عربی انتشار داد. در همان سال ندیم الدوله روزنامه " حکمت " را در قاهره منتشر کرد. بعد از آن نشریات " ثریا " و " پرورش " هم در این شهر منتشر گردیدند . در سال 1894 روزنامه " حبل المتین " در کلکته منتشر گردید . سید جمال الدین طرفدار صنعتی شدن کشورهای اسلامی و از مدافعان بورژوازی صنعتی بود چنانکه میگفت " یک قوم بمنابۀ بدن و صنایع اعضای آن بدن است " پان اسلامیزم در صدآن بود که جنبش های رهائی بخش ملی علیه امپریالیزم اروپا

وامریکارا با تحکیم موقعیت خانها وملاکان وملایان وغیره پیوند دهد. این مرحله مقارن است با سلطنت امیر شیرعلی خان. نظریات سید جمال الدین متأثر بود از اندیشه های ها واصلاحات بورژوازی ، رشد وتکامل علوم وفلسفه در کشورهای اروپائی ونهضت های سیاسی در بعضی کشورهای اسلامی از جمله کشور ترکیه که در سال 1871 منجر به اعلام مشروطیت شد وتحولات بزرگ ومهمی در روبنا ی سیاسی ترکیه بوجود آورد. سیدجمال الدین در افغانستان خواهان آن بود تا حکومت های ملوک الطوائفی ختم ویک دولت مرکزی قوی بوجودآید. سیدجمالالدین تلاش میکرد تا افغانستان را توسط شیر علی خان شامل اتحادیه "پان اسلامیست" سازد. موصوف در عده ای از کشورهای اسلامی که دولتهای مرکزی قوی داشتند، خواهان رژیم های دموکرات بود. در هندوستان ومصر که در زیرپای استعمار خرد وخمیر میشد، مبارزه ضداستعماری را دامن میزد. سید کوشش میکرد از طریق اندرز دادن به دولتها (امرا وشاهان) اندیشه های اصلاحی اش را عملی سازد وعلت شکست اندیشه های اصلاحی بورژوازی اش هم همین بود. مشارالیه غافل از آن بود که حتی در انقلابات بورژوازی قرن 18 در اروپا جنگ برضد فنودالی را توده های دهقانان انجام میدادند. طبق شواهد تاریخی امیر شیرعلیخان خواهان نشر تمدن جدید در کشور بود. اما بورژوازی افغانستان هنوز تبارز اقتصادی اجتماعی لازم را نداشت و اندیشه های بورژوازی باید در بطن جامعه فنودالی متکی بر مناسبات محکم قومی قبیله ای ودر شرایط مستعمره بودن کشور نضج میگرفت. شیر علی خان در مدت 15 سال (1863-1878) دوران پادشاهی اش در تطبیق برنامه های اصلاحی اش در زمینه های اقتصادی ، فرهنگی ، انکشاف تولیدات زراعتی، انکشاف امور پیشه وری، ساختمان راه ها وایجاد تسهیلات تجارتي اقداماتی انجام داد واز فشار تحصیلات رسمی از دوش دهقانان کاست. مشارالیه یک کارخانه اسلحه سازی، دوبات مکتب ویک مطبوعه لیتوگرافی را ایجاد کرد. در زمان او جریده بنام "شمس النهار" به نشر رسید که در هرماه دویا سه بار نشر میگردد. از اقدامات اصلاحی امیر هویدا است که وی ترقی وتعالی را در کشور به سبک خودش وطبق اقتضای منافع طبقاتی اش پذیرا بود.

### **سرنوشت تیره وتار نهضت ملی دموکراتیک در زمان امیر عبدالرحمن**

امیر عبدالرحمان در سال 1880 بوسیله استعمار گران انگلیس بقدرت رسید. او استقلال کشور وبخش وسیعی از خاک کشور را به انگلیس تسلیم کرد. با امضای معاهده ننگین دیورند در سال 1892 مهر خیانت بوطن وبه بردگی کشیدن توده های مردم را برجبین خویش حک نمود. امیر عبدالرحمان دولت متمرکز فنودالی تشکیل داد. ارتش گسترده ومنظم ودستگاه مخوف جاسوسی ایجاد کرد. در قدم اول رهبران ملی کشور را که بر ضداستعمار انگلیس مبارزه میکردند، نابود ومالیات سنگین بر دهقانان وضع کرد. قیام های مردم را در ولایات مختلف کشور که برضد مالیات کمرشکن وظلم وستم بر پاشده بوداز جمله قیام مردم قندهار ، هرات ،میمنه وهزارجات را بیرحمانه سرکوب نمودواز جمجه شورشیان کله منار ها ساخت. شدت سرکوب کشتار ، تجاوزوتصاحب دختران وپسران بحیث کنیز وغلام وخريدوفروش آنها در مناطق مختلف هزارجات آنقدر وحشیانه بود که حتی باداران انگلیسی اش از آن انتقاد کردند. در دوره استبدادی امیر عبدالرحمن کوچک ترین امکانی برای رشد نهضت مترقی ودموکراسی در کشور وجود نداشت بلکه ارتجاع فنودالی به کومک استعمار گران انگلیس جامعه را در جهل بی فرهنگی وعقب ماندگی فروبرده بود.

### **نهضت مشروطه خواهی اول**

در دوره حکومت امیر حبیب الله تا حدودی شرایط وحشت واستبداد حاکم قرون وسطائی مرتفع گردیده، زمینه ناچیزی برای رشد ونموی افکار مترقی مهیا گردید. آن هم برای روشنفکران متعلق به دربار وطبقات

بالائی جامعہ . در این دوره نشریہ " سراج الاخبار " به مدیریت محمود طرزی که یک شخص ملی وو طن دوست بود ، به نشر رسید. این نشریہ در بیداری مردم و شعور سیاسی طبقات بالائی و متوسط جامعہ بیشتر در محدوده شهر کابل تاثیراتی بجا گذاشت . مضمون اصلی این جریدہ را مسایل ناسیونالیزم آمیخته با " پان اسلامیزم " ، مبارزہ با استعمار ، ترویج معارف و مبارزہ علیہ فساد تشکیل میداد. در آن وقت مکتب حبیبیہ مرکز دیگری بود کہ در جهت بیداری وار تقای شعور سیاسی متعلمین کہ بیشتر فر زندان اعیان ، تجار و مامورین دولتی بودند کومک نمود. در سال های 1901 و 1918 مجددا اصلاحاتی بوجود آمد. تجارت توسعه یافت و بورژوازی تجاری بسویہ ملی تبارز نمود. در این زمان قشر روشنفکر نخست از بورژوازی ملی و زمینداران لیبرال نمایندگی میکردند بعدها برای محدود ساختن قدرت شاه ، تحصیل استقلال کشور و بوجود آوردن قانون اساسی بفعالیت آغاز نمودند. در آن زمان سه طیف روشنفکران فعالیت داشتند . 1- لیبرال های دربار کہ خواهان ریفورم بودند 2- حزب " جمعیت سری ملی " کہ از عده ای روشنفکران دربار ، روشنفکران مکتب حبیبیہ و عده از روشنفکران خارج مدرسه تشکیل گردیده بودند . آن ها خواهان تبدیل حکومت مطلق العنان به یک حکومت مشروطہ ، کسب استقلال و نشر تمدن و فرهنگ جدید بورژوازی بودند 3- روشنفکران منفرد کہ خارج حلقہ دربار و مکتب حبیبیہ قرار داشتند. حزب " جمعیت سری ملی " قبل از آنکہ اقدام موثری در جهت رسیدن به اهدافش انجام دهد، به اثر خیانت یک تن از اعضای رهبری لست اعضاء جمعیت در سال 1909 به دولت افشاء گردید. در اثر حکم امیر حبیب اللہ در سال 1285 عده ای از اعضا حزب اعدام و عده ای دیگر به دهن توپ بسته شدند . با سرکوب وحشیانہ، اولین جنبش دموکراسی در سال 1909 عجالتا خاموش گردید. ملا محمد سرور معلم مکتب حبیبیہ یکی از اعضای حزب سری ملی چند لحظہ قبل از آنکہ بدهن توپ بسته شود، بشکل وصیت نامہ نوشته است:

ترک مال و ترک جان و ترک سر  
در رہ مشروطہ اول منزل است

### موقعیت جنبش ملی دموکراتیک در دورہ سلطنت امان اللہ خان

بعد از سرکوب جنبش مشروطہ خواهی حلقہ جدیدی از روشنفکران مترقی مربوط به هیات حاکمہ (اصلاح طلبان و ترقی خواهان ) تشکیل گردید نام تشکیلات شان " حزب جنگ " بود. امان اللہ خان و محمود طرزی در آن عضویت داشتند. امان اللہ خان کہ شخص میهن دوست و ترقیخواہ بود در راس حزب قرار گرفت. محمود طرزی به نشر سراج الاخبار پرداخت کہ حیثیت ارگان نشراتی حزب را داشت . این حزب بر اساس پان اسلامیزم کہ رنگی ضد استعماری داشت متکی بود، باین عنوان کہ " غرب عزم دارد کہ اسلام را محو کند " به نشر اندیشه های بورژوازی میپرداخت . عمدہ ترین موضوع در حرکت آنها حصول استقلال سیاسی کشور و دست زدن به اصلاحات روبنائی، ریفورم های بورژوازی بود. در این زمان شرایط سیاسی ، اقتصادی و بین المللی از جملہ پیروزی انقلاب اکتبر در روسیہ زمینہ یک تحول اجتماعی و سیاسی را بر ضد استبداد داخلی و سلطہ امپریالیزم خارجی مهیا ساخته بود . کہ بالاثران کودتائی در درون دربار بوقوع پیوست . امیر حبیب اللہ کشته شد و امان اللہ خان کہ با قشر روشنفکر در ارتباط بود به سلطنت رسید. امان اللہ خان علم استقلال را بلند نمود. قاطبہ مردم از وی پشتیبانی نمودند. شاه در راس مبارزات آزادیخواہانہ مردم قرار گرفت و جنگ سوم افغانها با انگلیس در گرفت . انگلیس به شکست مواجه گردید و مردم افغانستان استقلال سیاسی خود را در ماه اگست سال 1919 حاصل نمودند. امان اللہ خان در انکشاف و توسعه معارف و مطبوعات کوشش زیاد نمود ، مطابع گسترش یافت و جراید زیادی بدست نشر رسید، فضای باز سیاسی بوجود آمد. در زمینہ اجتماعی اصلاحات بوجود آمد. آزادیهای محدود اجتماعی برای زنان میسر شد. یک

تعداد موسسات (شرکت های تجاری) و فابریکات ایجاد گردید. تجارت رونق پیدا کرد و در صدد جلب سرمایه گذاری های کشورهای سرمایه داری برآمد که خود زمینه ساز نفوذ سرمایه های امپریالیستی و وابستگی همه جانبه کشور به امپریالیسم می شد، فضای نسبتاً آزاد سیاسی موجب آن گردید که حلقه های سیاسی مخفی بشکل علنی فعالیت کنند، اما شکل احزاب غیر رسمی را داشتند. مانند تشکیل " جوانان افغان " که تقریباً مرام را دیکال داشتند. جریده انتقادی " ستاره افغان " بوسیله حلقه جوانان افغان در کابل منتشر شد. حلقه دوم (مشروطه خواهان لیبرال) گرچه از نکات مرامی آنها ذکر بعمل نیامده ولی از هویت سیاسی اعضای آن تا حدودی میتوان به خواستها و خط مشی آنها پی برد. با وجود یک سلسله کارها اصلاحات، اقدامات امان الله خان سطحی و روبنایی بود و تغییر مهمی در ساختار اقتصادی اجتماعی جامعه به نفع توده های مردم بوجود نیامد. برنامه های اصلاحی در چوکات نظام کهنه فئودالی انجام میشد. کنار گذاشتن روشنفکران مترقی در مشارکت به امور دولتی و اتکاء به روابط فامیلی و طبقاتی باعث گسترش فساد اداری و اعمال فشار بالای توده های مردم گردید. شاه بعد از اغتشاش ارتجاعی در مناطق شرقی کشور در زیر فشار نیروهای ارتجاعی در جرگه پغمان در سال 1302 حتی از همان ریفورم های محدود سیاسی اجتماعی و فرهنگی اش عقب نشینی نمود. گرچه در سال 1307 دوباره دست به اصلاحات تازه زد اما دیگر ناوقت شده بود. ارتجاع به کمک استعمار با توطئه گسترده مقدمات سقوط نظام را فراهم ساخته بود. عقب نشینی شاه از پالیسی ها و اقدامات ترقی خواهانه اولی اش و بجای آن گزینش شیوه مطلق العنانی و اعمال فشار بر توده های دهقانان شعله های آتش توطئه ارتجاع زبانه کشید و دولت نوبنیاد در آستانه سقوط قرار گرفت. روشنفکران مبارز - دموکرات و میهن دوست در آن زمان نتوانستند که یک حزب انقلابی و مردمی را ایجاد نمایند و از شرایط مساعد که توده های مردم آماده هرگونه فداکاری و حراست از مبارزات آزادی خواهانه شان بودند، استفاده درست نمایند. ضعف جنبش دموکراتیک کشور و عدم آمادگی فکری و تشکیلاتی روشنفکران مترقی در متشکل کردن و رهبری مبارزات توده های مردم علیه ارتجاع سیاه که با کومک امپریالیسم انگلیس هدف داشت تا یکبار دیگر کشور را به ورطه تسلط ارتجاع سیاه کشانده و خلق آزادیخواه افغانستان را بزنجیر اسارت امپریالیسم در آورده و باعث تقویه نیروهای ارتجاعی گردید. بعد از اینکه امان الله خان به اثر اغتشاش حبیب الله کلکانی که از پشتیبانی استعمار انگلیس و ارتجاع بر خوردار بود از کشور فرار نمود، حکومت اغتشاشی بچه سقاو روی کار آمد. تا زمانیکه امان الله خان در کشور قرار داشت تمام دستگاههای مخفی و علنی سیاسی و مذهبی از بچه سقاو حمایت میکردند. عظیم الله خان ترجمان والی قطن آن ولایت را به بچه سقاو تسلیم نمود. حضرت نورالمشایخ مجددی با چند هزار مرید مسلح خود امر مارش در غزنی علیه امان الله خان صادر میکرد. مردم وزیری هم از طرف انگلیس گذاشته نمیشد که ضد بچه سقاو وارد پکتیا شود. بعد از آنکه شاه امان الله خان در 3 جوزا از کشور خارج گردید و دولت امانیه سقوط نمود. استعمار بین المللی و ارتجاع داخلی با پلان های فریب کارانه شان زمینه را برای بازگشت نادر خان که فرد مورد اعتماد شان بود، مساعد ساختند. در اول بنام خادم دین رسول الله از وی حمایت نمودند تا حکومت امان الله خان را توسط وی سقوط دادند. بعد از رفتن امان الله خان از کشور زمینه سقوط خود بچه سقاو را مساعد ساختند و او را " دزد غدار و دشمن افغانستان " نامیدند دیگر نه عده از روحانیون از این خادم دین به نیکویی یاد میکردند و نه خواجه بابو خان و ملک میر علم خان و بابا منگل سنگ و امثال شان خادم صادق بچه سقاو بودند حکومت سقاوی بالاخره در اثر یک توطئه پلان شده توسط نادر خان و ایادی اش به کومک ارتجاع و استعمار سرنگون گردید. بچه سقاو و یارانش هم به اثر یک توطئه و نیرنگ مذهبی - سیاسی به کابل خواسته شدند و بعد به شکل بسیار فجیعانه به قتل رسیدند.

## دوره استبدادی نادرشاه و سرکوب نیروهای ملی متمدنی

زمانیکه نادر شاه به قدرت میرسد، دولت خود را شاهی مشروطه اعلان میکند. نادر شاه تمام قوانین دوره امانیه را لغو میکند و در سیاست ضد امانی تا جایی پیش میرود که اسمای لیسسه های امانی و امانیه و معمورا دارالامان را به نامهای نجات و استقلال و دارالفنون تبدیل نمود. نادر خان بخاطر فریب مردم خط مشی خود را بر اساس مذهب، شریعت، ترقی، صنعت، زراعت، تجارت و غیره اعلام نمود. اما در وضع زندگی مردم کدام تغییری رونما نگردید. عده ای از سرمایه داران و تجار بزرگ مانند ملاکان و روحانیون زمیندار و بزرگ در کنار سلطنت قرار گرفتند. اگرچه طبقه تجار و سرمایه داران از خود پروگرام های اصلاحی داشتند اما در مقابل استبداد سلطنتی مجبور به کرنش میگردیدند. وضع طبقات محروم جامعه از بد بدتر میشد. قلع و قمع روشنفکران از طرف حکومت در دستور روز قرار گرفت. اشخاص منور و روشنفکر دستگیر و به قتل میرسند. دهقانان زیر بار مالیات کمر شکن خورد و خمیر میشوند وضع زندگی اصناف و پیشه وران روز بروز بدتر میشود. پیشه وران شهری در حالت رقابتی زندگی مینمایند و توان پرداخت کرایه خانه و اعاشه و اباته فامیل را ندارند. با تاثیر پذیری از وضع رقت بار عینی قشر روشنفکر افغانستان در داخل و خارج افغانستان دست به فعالیت های گسترده میزنند. روشنفکران افغانستان در اروپا ضرورت یک حزب سیاسی و مبارز را احساس می کردند. هیات رهبری این حزب عبارت بودند "از محمود طرزی، غلام نبی خان چرخي در ترکیه شجاع الدوله خان، غلام صدیق خان چرخي و عبدالهادی خان داوی در برلین، عبدالحسین خان عزیز در روم و در راس همه آنها امان الله خان قرار داشت. مرانامه حزب در استانبول تسوید و در برلین مطالعه و در سویتزرنلند مطرح مباحثه یک مجلس سری قرار گرفت و تصویبات چندی بعمل آمد. در این مجلس شاه امان الله خان وعده از سفراء معزول و برسر کار افغانی هم شامل بودند" یکی از این سفرا عبدالحسین خان عزیز وزیر مختار در روم بود. بعدها اعضای این حزب کشف گردید که این سردار نقابدار تصویبات این مجلس را به نادرشاه فرستاده بود. همچنان دستگاه جاسوسی دولت موفق گردید که تمام اسناد و مکاتبات خصوصی غلام نبی خان چرخي سفیر مقیم انقره را بدست آورد. هدف نخستین این حزب بر انداختن رژیم نادرشاه و مستقر ساختن یک دولت ملی در افغانستان و گشودن راه ترقی و تکامل بود. زمانیکه غلام نبی خان چرخي به کابل آمد و بطور سری به فعالیت آغاز نمود این فعالیت ها از کابل و لوگرتاپکتیا ادامه داشت سر انجام غلام نبی خان چرخي در اثر توطئه دربار گرفتار و از بین برده شد. یک سال بعد از کشته شدن غلام نبی خان چرخي جنرال شیرمحمد خان چرخي در سال 1933 جنرال غلام جیلانی خان چرخي با پسران نوجوان غلام جیلانی خان (غلام ربانی خان و غلام مصطفی خان) و عبدالطیف خان پسر عبدالعزیز خان چرخي از دار آویخته شدند. جانباز خان نایب سالار چرخي با پسرک چهارده ساله خود (یحیی چرخي) در زندان جان دادند. وعده ای دیگر این خاندان بشمول اطفال در زندان محبوس گردیدند. ظلم و استبداد نادرشاه آن قدر گسترش پیدا نمود تا عده ای از روشنفکران مجبور راه ترور را در پیش گرفتند. محمد عظیم خان در سفارت انگلیس مستر ستینجر و دونفر هندی و افغان را که وظیفه منشی گری و باغبانی داشتند به قتل رساند. اگر چه هدف عمده آن ترور سفیر انگلیس بود. همچنان عبدالخالق جوان هفده ساله در محفل توزیع انعام برای طلبه معارف در چمن قصر دلکشا نادرشاه را مورد هدف قرار داد و آن را از پای درآورد. کشته شدن نادر شاه تاثیر بزرگی در حیات سیاسی افغانستان گذاشت گرچه اداره استعماری از بین نرفت اما تاجایی برای استبداد سلطنتی آشکار ساخت که با ترور و اختناق نمیتوان شعله مبارزات مردم را خاموش نمود.

دهه دموکراسی قلابی

بعد از جنگ جهانی دوم و پیروزی کشور سوسیالیستی شوروی در جنگ بر ضد فاشیسم هتلی جنش های آزادیبخش ملی و حق طلبانه در سراسر گیتی اوج گرفت. در اروپای شرقی یک تعداد کشورهای دموکراتیک و سوسیالیستی بوجود آمد. جنبشهای آزادیبخش ملی در قاره های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین قوس صعودی می پیمود. در کشور پهنور چین رژیم توده ای و مردمی بوجود آمد. دولت انگلیس در هندوستان به شکست مواجه گردید. مقارن این اوضاع در کشور افغانستان هم یک سلسله تحركات آزادیخواهی بوجود آمد. حکومت استبدادی هاشم خان که کارد رابه استخوان مردم رسانیده بود، ناگزیر گردید جایش را عوض نماید. شاه محمودخان جانشین هاشم خان گردید و یک سلسله آزادی های نیم بند دموکراسی برای مردم قایل شد. در چنین اوضاع و احوال یک تعداد احزاب ملی دموکراتیک بوجود آمد. مانند: حزب خلق، حزب وطن و غیره. زمانیکه این احزاب به فعالیت آغاز نمودند دولت استبدادی که دموکراسی قلابی را به نمایش گذاشته بود، در صدد سرکوب این احزاب برآمد. محمودی و غبار راکه در انتخابات دوره اول بحیث نمایندگان شهر کابل انتخاب گردیده بودند در بین شهریان کابل از شهرت نیک و خوبی برخوردار بودند، به زندان انداخته و به حبس های طویل المدت محکوم نمود. رژیم سلطنتی بخاطر جلوگیری مبارزات آزادیخواهانه مردم تجدید قوام میکند و داود خان را که در ظلم و استبداد مشهور آفاق بود به صدارت تعیین مینماید. داود خان هم به اثر استبداد مداوم کارد رابه استخوان مردم میرساند که به اثر آن حرکات خود جوش مردم زبانه میکشد. دولت در این زمان از یک طرف زیر فشار دولت های غربی قرار داشت تا دموکراسی غربی را به نمایش بگذارد. از طرف دیگر زیر فشار توده های وسیع مردم و روشنفکران در داخل قرار داشت و ناگزیر گردید که دوباره تابلوی دموکراسی بورژوازی را به نمایش بگذارد. دهه دموکراسی که بنام دموکراسی قلابی مشهور است در سال 1963 به رهبری حکومت داکتر محمد یوسف آغاز به فعالیت نمود. در این دوره با وجود که یک سلسله آزادیهای نسبی دموکراسی در چوکات قانون برای مردم وعده داده شده بود اما استبداد و خود کامگی دولت کمافی السابق جریان داشت در این دوره جنبش روشنفکری و دانشجویی کشور روبه گسترش میرفت. دولت سلطنتی تظاهرات سوم عقرب 1344 را به آتش میکشد و با کشته شدن چند محصل و دانشجو لکه ننگی بر پیشانی دموکراسی قلابی حک میگردد. همچنان بعداً یک عده از کادر های رهبری جریان دموکراتیک نوین شعله جاوید رابه زندان انداخته و نشریه شعله جاوید رادر سال 1357 بعد از یازده شماره مصادره مینماید. در زمانیکه جریان دموکراتیک نوین شعله جاویدروز تا روز گستردگی کسب مینمود و داشت که به یک جنبش ملی و مردمی ارتقا نماید. رژیم سلطنتی توسط کودتای نظامی درباری به رژیم جمهوریت تغیر شکل میدهد. رژیم جمهوری مطلقه تمام آزادی های مردم را سلب مینماید و اعتصابات و تظاهرات را غیر قانونی اعلان میکند و استبداد مطلقه دوباره چیره میگردد.

### دموکراسی صادر شده امریکائی و براندازی دولت ها

امپریالیسم جنایت کار امریکا بیش از صد سال میشود که برای مقاصد استعماری خویش دست به تجاوز و اشغالگری در کشورهای خارجی زده و تا کنون ادامه دارد. این اشغالگری و تجاوز بخش مهم و اساسی سیاست خارجی امپریالیسم امریکا را تشکیل میدهد. این سیاست در سال 1993 با سرنگون کردن رژیم پادشاهی هاوانی آغاز گردیده و تا سرنگونی دولت عراق در سال 2003 ادامه داشته است در طی این مدت امپریالیسم امریکا در 14 کشور خارجی آشکارا مداخله نظامی کرده و رژیمهای دست نشانده خویش را در آن کشورها مستقر کرده است. این کشورها عبارت اند از: هاوانی، پور تریکو، فلپین، نیکاراگوا، هندوراس، ایران، گواتمالا، ویتنام، شیلی، گرانادا، پاناما، افغانستان و عراق میباشد. امپریالیسم امریکا بخاطر منافع غارتگرانه خویش از هیچگونه توطئه، دسیسه و تجاوز در این کشورها خودداری نکرده و دولت های

این کشورها را که منافع ملی شان را مقدم می‌شمردند (به استثنای یکی دو کشور) به سقوط مواجه نموده و رهبران و دولت های دست نشانده خویش را در این کشورها مستقر نموده است رهبران این کشورها تلاش میکردند تا کشورهای شان را در مسیر توسعه و تکامل قرار دهند این کشورها از منابع طبیعی خوبی برخوردار بودند ولی منابع طبیعی شان تحت سلطه شرکتهای خارجی قرار داشت آنها قصد داشتند کنترل منابع طبیعی کشورهای شان را خودشان دوباره بدست بگیرند. امپریالیزم امریکا بخاطر سرشت غارتگرانه اش با مفهوم آزادیخواهی و ملی گرایی بکلی بیگانه است و هرگز در مورد آن به تفکر نمی پرداخته است که مستعمره شدن یازیر سلطه یک قدرت غول آسای خارجی قرار گرفتن چه معنایی دارد. زمانی که انقلاب کیوبا به پیروزی رسید. فیدل کاسترو در ژانویه 1959 در اولین سخنرانی خود چنین گفت: " من به مردم کوبا یک قول میدهم این بار دیگر ماجرای سال 1898 تکرار نخواهد شد که امریکائی ها وارد کشور ما شدند و خود را ارباب ما کردند ما اجازه این کار را نخواهیم داد". این سخنرانی نمایانگر آنست که مردم کشورهای خارجی تا چه اندازه از اقدامات و مداخله امریکادر کشورهای شان سر خورده میشوند که زخمهای آن تا نسلها و دهه های متمادی در قلب مردمان آن باقی میماند. امریکا بسیاری از این مداخلات را تحت شعار کاذبانه دموکراسی انجام میدهد. امپریالیزم امریکا زمانیکه به افغانستان و عراق حمله نمود رژیم های این کشورها را سرکوبگر اعلام نمود و بین مردم این توهم را پخش کرد که گویا تغیر این رژیمها به نفع صلح و دموکراسی است. امپریالیزم جنایت کار امریکا و شرکای جرمش بخاطر اندوختن سرمایه و سودناشی از آن از هر وسیله و شیوه های مجاز و غیر مجاز استفاده نموده زمانی دیکتاتورها را در مقابل خشم ملت شان کومک مینماید و زمانی دیگر خود دست به حمله و کودتاهای نظامی در آن کشورها میزند و نظام های مورد نظر خویش را در آن کشورها مستقر میسازد.

### تجاوز امپریالیزم امریکا به افغانستان و دموکراسی امریکائی

از تجاوز آشکارا و بیرحمانه امپریالیزم جنایت کار امریکا و قوای ناتو بر کشورما که تحت عنوان سرکوب طالبان و آوردن دموکراسی که باعث سقوط رژیم طالبان و بوجود آمدن دولت دست نشانده کرزی گردید، بیش از 7 سال سپری میشود. در این مدت خلق افغانستان مورد بیرحمانه ترین و سبعانه ترین نوع حملات زمینی و هوائی قرار گرفته، ده ها هزار نفر از باشندگان کشور ما اعم از اطفال، زنان، مردان، پیرو جوان شهید معلول و مجروح شدند و هزاران نفر دیگر روانه زندانهای فاشیستی گوانتانامو، بگرام و دیگر زندانهای رژیم دست نشانده قوای امریکائی و ناتو گردیدند. صدها هزار نفر از هم میهنان شرق، جنوب و جنوب غرب کشور ما خانه و کاشانه خود را از دست داده و به نقاط دیگر کشور متواری گردیده اند. هر روزه به آبرو، شرف و عزت عده ای از مردم ما تجاوز صورت گرفته و مورد اذیت و آزار قرار میگیرند. کشت و قاجاق مواد مخدر به بلند ترین سطح خویش رسیده 20 میلیون مردم کشور ما زیر خط فقر قرار دارند. کار و بیمه صحتی وجود ندارد. استبداد در هر زمینه بیداد میکند. زنان به بیرحمانه ترین شکل مورد آزار، ستم و تجاوز جنسی قرار میگیرند.

دولت دست نشانده کرزی و تمام وطن فروشان و خائنین ملی اعم از تفاله های احزاب وطن فروش خلق و پرچم، تنظیمهای جنایتکار و وطن فروش جهادی، سازائی، فاشیست های افغان ملتی و احزاب ماشینی و دست پرورده امپریالیزم امریکا و شرکای غربی اش که همه آنها خدمت گزار نظام سرمایه داری امپریالیستی بوده و از کومک های مادی و معنوی با داران خویش برخوردار هستند، از تجاوز امپریالیزم امریکا و قوای ناتو پشتیبانی و استقبال می نمایند. زیرا آنها منافع خویش را در منافع امپریالیزم می بینند. آنها در طول 7 سال گذشته از هیچ نوع جاسوسی، آزار و اذیت مردم و همکاری با امپریالیزم امریکا و قوای ناتو دریغ

نورزیدند و همیشه اعمال جنایت کارانه امپریالیزم را به نفع صلح و دموکراسی توجیه نموده و مینمایند. ببینیم که آیا در افغانستان دموکراسی وجود دارد آیا در قانون اساسی افغانستان حق آزادی بیان و یا تشکل احزاب سیاسی وجود دارد یا خیر. در قانون اساسی دولت دست نشانده برای تمام احزاب بورژوازی چه جهادی و چه غیر جهادی که با اشغال افغانستان موافق هستند و از آن پشتیبانی میکنند، دموکراسی و آزادی وجود دارد اما برای تشکل های کارگری و توده ای که با ایدئولوژی علمی مارکسیزم - لنینیسم و مائو نیزم مجهز میباشند هیچ نوع آزادی وجود ندارد و حقوق سیاسی آنها سلب گردیده است؛ بصورت عمده در ظرف این 7 سال دونوع حرکت در مسیر روند جامعه موجود بوده و است .

1- انقیاد، تسلیم طلبی و همکاری با دولت دست نشانده و نیروهای تجاوز گر

2- مبارزه بخاطر آزادی، استقلال و در نهایت تشکیل یک دولت ملی-دموکراتیک و مردمی

**راه اول** را دولت دست نشانده کرزی با تمام همکاران و پشتیبانان وی، احزاب نقاب پوش و جنایت کار خلق و پرچم، تنظیم های وطن فروش جهادی، فاشیست های افغان ملتی، سازائی ها، عده ای از شعله ای های تسلیم طلب و احزاب خود فروخته و ساختگی امپریالیزم امریکا و قوای ناتو، ادامه میدهند. برای آنها وطنپرستی آزادی و استقلال معنی و مفهوم ندارد. برای آنها چوکی پول و قدرت مهم است. از همین خاطر است که آنها وطن فروشی و جاسوسی را بر آزادی و استقلال طلبی ترجیح داده اند، اگر نی کدام وجدان بیدار میتواند این همه ظلم و ستم و اجحاف امپریالیزم امریکا و قوای ناتو را که بالای مردم مظلوم ما صورت میگیرد تحمل نموده و آنرا توجیه دموکراسی نماید. داغ وطن فروشی جنایت و خیانت بر جبین فرد فرد این خائنین حک گردیده است و با هیچ ناز و کمرشده ای نمیتوانند خود را از قضاوت تاریخ نجات دهند. آنها بخاطر فریب مردم به اشکال گوناگون برآمد نموده و مینمایند. در شرایط کنونی که بار دیگر مسئله انتخابات مطرح است بعضی از آنها که کاندید انتخابات هستند. به اصطلاح از دولت دست نشانده کرزی انتقاد مینمایند که گویا در طول 7 سال دولت نتوانست کدام موفقیتی حاصل نماید. در حالیکه خود آنها نیز در این مدت در دولت دست نشانده شرکت داشتند؛ مثل: احدی، جلالی، احمدزی عبدالله، رمضان بشردوست و... که هر کدام آنها مدتی کم یا زیاد در رژیم دست نشانده شرکت داشتند. آنها در این روزها غوغا انتخاباتی برا انداخته اند و کمر خود را برای دور جدید نوکری امپریالیزم امریکا و قوای ناتو بسته نموده اند.

در شرایط که کشور ما در اشغال نظامی و زیر سلطه استعماری امپریالیزم امریکا و قوای ناتو قرار دارد. بازی انتخاباتی به یک مضحکه خنده آوری میماند و بازی سیرک را در ذهن انسان تداعی مینماید. سخن زدن از انتخابات آزاد و دموکراتیک در موجودیت قوای امپریالیستی حرف بیهوده ای بیش نیست و بدان میماند که از کور بینش طلب نماییم. کشوری که خودش آزاد نباشد. امنیت انتخابات و مصارف مالی آن از طرف امپریالیزم و اجانب گرفته و پرداخته شود، چطور انتخابات آن میتواند آزاد باشد. امپریالیزم امریکا، قوای ناتو و دولت دست نشانده از همین اکنون تلاش دارند تا مردم را به نحوی از انجا فریب داده و انتخابات فرمایشی آینده را آزاد و دموکراتیک جلوه دهند و مردم را به پای صندوق های رای بکشانند. آنها در این راه از هیچگونه نیرنگ و خدعه دریغ نمیورزند. برای مردم وعده و وعید میدهند. از بیچاره گی، غریبی، فقر و بیسوادی مردم سوء استفاده میکنند و رای بعضی از آنها را به همکاری عده ای از قوماندانان جهادی و متنفذین محلی باطمینان، فریب و نیرنگ اخذ مینمایند. با وجود تمام این فریب کاری ها اکثریت مردم به انتخابات فرمایشی دولت دست نشانده هیچگونه علاقه و دلچسپی ندارند بخاطری که مردم در طول 7 سال به چشم سر دیدند که دولت دست نشانده و حامیان بین المللی آنها با مردم چه نوع برخورد نموده و مینمایند. هدف دولت دست نشانده و حامیان بین المللی آن اینست تا مردم را بار دیگر به پای صندوق های رای برده و دولت خود را با اصطلاح خودشان مشروعیت بخشند. باید خاطر نشان ساخت که دولت دست نشانده صرف در نزد

امپریالیستها و طرفداران بین المللی آنها مشروعیت دارد نه در نزد مردم افغانستان چرا که پشتیبان اصلی دولت دست نشانده امپریالیست هامیباشد نه مردم افغانستان. اگر همین امروز امپریالیستها از افغانستان بیرون شوند دولت دست نشانده سقوط میکند. هرگاه مردم افغانستان از دولت دست نشانده خوش باشند و از آن حمایت نمایند پس در آن صورت چه حاجت به امپریالیست هاست که با این همه سازوبرگ نظامی به حمایت دولت دست نشانده بپردازند.

**راه دوم** راه مبارزه بخاطر آزادی استقلال و در نهایت یک دولت ملی - مردمی - مترقی و دموکرات می باشد. زمانیکه ما از دولت ملی - دموکرات سخن به میان میاوریم در قدم نخست باید از نیروهای ملی دموکرات صحبت نمایم آن عده نیروهای که خاصیت ضد

فئودالی و ضد امپریالیستی دارند و بخاطر آزادی، استقلال و حاکمیت ملی افغانستان مبارزه مینمایند. نیروهای ملی - دموکرات محسوب میشوند. زمانیکه ما از نیروهای ملی دموکرات یاد آور می شویم باید خاطر نشان بسازیم که آن عده نیروهای که خود را ملی دموکرات جازده و در کنار دولت دست نشانده قرار گرفته اند و با آن همکاری مینمایند. به هیچوجه نیروهای ملی - دموکرات نمیشوند. امروز از کلمه ملی دولت دست نشانده و خادم امپریالیزم هم به شکل مسخره آمیز استفاده نموده و ارتش و پولیس دولت دست نشانده را ارتش ملی و پولیس ملی نام نهاده است. در حالیکه مثل آفتاب روشن است که ارتش و پولیس دولت دست نشانده در خدمت نیروهای اشغالگر بوده و جز پای دوی و چغلی برای آنها کار دیگری ندارد. اگر ارتش و پولیس دولت دست نشانده ملی میبود باز چطور شرف و غیرت آنها ایجاب میکرد که قوای اشغالگر وطن و وطنداران آنها را هدف قرار داده و حتی در قرا و قصابات بدن زن هارا مورد باز پرس و تلاشی قرار میدهند. زمانی میتوانیم یک شخص و یا یک نیرو را ملی - دموکرات خطاب نمایم که آن شخص و یا آن نیرو در عمل و در نظر بر ضد اشغالگران بوده و برای آزادی کشور از جنگال خونین آنها و سرنگونی حاکمیت فئودالان و کمپرادوران مزدور تلاش و مبارزه نمایند. در طول چند سال گذشته عده ای از شخصیت ها و نیروهای که خود را ملی دموکرت و مترقی جلوه میدادند و بسیاری از آنها در گذشته افتخار مبارزاتی خوبی هم داشتند راه سازش راپیشه نموده و از مبارزه ملی و انقلابی بر ضد تجاوزگران به شکلی از اشکال اباورزیده اند. عده ای از آنها ادعا داشتند که قوای اشغالگر در قدم نخست فئودالیزم را زیر ضربه قرار میدهد و تضاد آنها با فئودالیزم تضاد عمده است آنها گمان میکردند که گویا قوای اشغالگر بر ضد احزاب و تنظیم های اسلامی بوده و این عمل به نفع مردم است. اما واقعیت بر خلاف تخیل و پندارهای فریبنده آنهاست. در سال های اول تجاوز قوای اشغالگر شعار فریبنده جنگسالاران را بلند نمود تا از یک طرف فرماندهان جهادی رابه اطاعت و فرمانبرداری بی قید و شرط و ادا نمودن وظایف طرف دیگر به شعله های خشم و انزجار مردم که بر ضد جنگ سالاران زبانه کشیده بود آب سرد بریزد و این توهم را در بین مردم ایجاد نماید که گویا اشغالگران هم بر ضد جنگسالاران هستند. اما آهسته آهسته شعار جنگ سالاران به طاق نسیان گذاشته شد و پارلمان دولت دست نشانده ذریعه مصوبه ای تمام جنگسالاران و جنایت کاران جنگی را عفو نمود و به توشیح رئیس جمهور دولت دست نشانده نیز رسانید. عده دیگر چنین یاوه سرانی میکردند که گویا منافع امپریالیزم با منافع مردم افغانستان گره خورده است آنها چنین پندار پخش میکردند که گویا در افغانستان آزادی و دموکراسی است و گویا هیچ شخصی مورد آزار، شکنجه و تعقیب قرار نمیگیرند. این ادعا هم بعد از مدتی رنگ باخت. زندانی شدن پرویز کامبخش، غوث زلمی و آزار و اذیت عده ای از ژورنالیستتان (که کار دموکراتیک انجام میدادند) نادرست بودن این ادعا را هم بکلی ثابت نمود. عده دیگر آنها پارا از این هم فراتر گذاشته، در دولت دست

نشانه شرکت ورزیدند ، به جاه و جلالی رسیدند و به نفع آن شب و روز تبلیغ نمودند. عده ای راه انجو و انجوبازی را پیشه نمودند و در این راه تا اندازه ای پیش رفتند که تمام فکر و ذکر آنها متوجه این نکته بود که گویا وقت کار انقلابی نیست، باید بازسازی کشور را در الویت کار قرار دهیم. باز هم 7 سال تجربه نشان داد که در موجودیت اشغالگران نه کاربازسازی امکان پذیر است و نه آرامی و اگر احیانا در بعضی از قسمت های کشور بازسازی هم صورت گیرد در نبود امنیت و اداره سالم دوباره ویران و غیر قابل استفاده میشود. نیروهای ملی - دموکراتیک راستین کشور که در خط آزادی و استقلال کشور می‌ریزند، به این باور اند که مبارزه بخاطر آزادی و استقلال بدون مبارزه بر ضد اشغالگران و ارتجاع مزدور فریبی بیش نیست. باید تا حد ممکن در سطوح مختلف مبارزاتی دست بکار شویم. همانقدر که مبارزات مخفی از اهمیت ویژه ای بر خوردار است مبارزات علنی و دموکراتیک نیز در جایش از اهمیت خاصی برخوردار میباشد. باید از یک جنبه گری بطور جدی پرهیز نمائیم جادارد بطور اجمالی در مورد مبارزات ملی دموکراتیک در کشور ما بصورت خاص و مشخص صحبت نمائیم.

مبارزه ملی: تا آن جائیکه ما برای آزادی، استقلال و حاکمیت ملی تلاش و بیکار مینمائیم مبارزه ما مبارزه ملی است. مبارزه ملی در شرایط فعلی مبارزه بر ضد امپریالیست ها و قوای اشغالگر است. زیرا در کشور ما حاکمیت ملی وجود ندارد و تمام اختیارات و مقدرات مردم ما بدست امپریالیستها و قوای ناتو رقم زده میشود. دولت دست نشانده در تمام زمینه ها به قوای اشغالگر متکی بوده و بدون کمک های نظامی، مالی و اقتصادی امپریالیستها قادر نیست حتی یک روز به عمر ننگین خویش ادامه دهد. امپریالیست ها کشور ما را به مارکیت بازار آزاد تبدیل کرده که در آن بنجل های کالاهای امپریالیستی عرضه میگردد. صنعتگران و تاجران ملی به خاطر تراکم سرمایه های امپریالیستی به سقوط مواجه و ورشکست گردیده اند. معادن کشور به حراج گذاشته شده و توسط امپریالیستها به غارت برده میشود. ارتش و پولیس دولت دست نشانده از خود کدام اختیاراتی ندارند این مساله آنقدر واضح و آشکار است که حتی کرزی رئیس جمهور دولت دست نشانده آشکارا اعلام نمود که: من چندین بار به قوای خارجی (بخوان اشغالگرتاکید از من است) گفته ام که از بمباردمان و کشتار مردم بیگناه دست بکشند اما کس به حرف من گوش نمیکند. این خود میرساند که رژیم دست نشانده هیچگونه اختیاری ندارد و مانند شاه شجاع و ببرک کارمل سوچش در واشنگتن و بروکسل میباشد.

مبارزه دموکراتیک: مبارزه دموکراتیک در ذاتش مبارزه بخاطر آزادی و دموکراسی است در مبارزات دموکراتیک خواست های صنفی اقشار و طبقات مختلف مردم تبارز پیدا میکند و برای تحقق آن مبارزه صورت میگیرد. اعتصابات و تظاهرات صنفی زنان کارگران، دهقانان، معلمان، محصلان، مامورین پائین رتبه، صنعتگران اصناف و پیشه وران که بخاطر خواسته های قشری و صنفی شان مبارزه میکنند مبارزه دموکراتیک میباشد. همچنان اعتصابات و تظاهرات اهالی مختلف افغانستان که از بمباردمان قوای اشغالگر و دولت دست نشانده بجان رسیده اند، جز مبارزات ملی و دموکراتیک مردم کشور محسوب میشود. ناگفته نباید گذاشت که مبارزه ملی و دموکراتیک باهم پیوند ناگسستنی دارد در مجموع مبارزه ملی و دموکراتیک مبارزه ضد فئودالی و ضد امپریالیستی بوده که مردم افغانستان برای بدست آوردن حقوق و آزادی های دموکراتیک و در نهایت بخاطر آزادی و استقلال کشور شان تا پای جان مبارزه مینمایند.

مبارزه دموکراتیک در ذاتش یک مبارزه قشری و صنفی است اما مبارزه دموکراتیک در شرایط خاص کشور ما نمیتواند جدا از مبارزه ضد فئودالی و ضد امپریالیستی باشد. مبارزه دموکراتیک باید در خدمت مبارزات انقلابی و آزادی کشور از یوغ امپریالیزم و قوای ناتو باشد در غیر این هر نوع مبارزه ای دموکراتیک و ملی که خاصیت ضد امپریالیستی نداشته باشد در آخرین تحلیل به سود بورژوازی تمام شده

و در خدمت آن قرار میگیرد. نیروهای ملی دموکرات زمانی به خواسته های شان نایل میگردند که در یک جبهه متحد ملی تحت رهبری حزب پیشاهنگ طبقه کارگر مبارزه نموده و با سرنگونی رژیم دست نشانده و بیرون راندن امپریالیست‌ها دولت ملی، مردمی دموکراتیک نوین را بوجود آورده و پیریزی نمایند.

---

منابع و ماخذ:

- 1- تاریخ غبار جلد دوم
- 2- جنبش مشروطیت در افغانستان عبدالحی حبیبی
- 3- پیام آزادی شماره هفتم و هشتم
- 4- قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی نوشته داکتر مصطفی رحیمی
- 5- براندازی یک قرن تغییر حکومت ها به دست امریکا از هاوائی تا عراق
- 6 موج سوم دموکراسی نویسنده ساموئل هانتینگتون
- 7- چشم اندازها و تکالیف نویسنده ایرج آذرین